



## پیغام عشق

قسمت دویست و هشتاد و نهم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی، و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۶۲ گنج حضور

بخش سوم:

شرق خورشیدی که شد باطن فروز  
قشر و عکس آن بود خورشید روز

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۵۸

محل طلوع آن خورشیدی که باطن انسان را روشن می کند مرکز عدم است. پوست و انعکاسش همین خورشید روز، من ذهنی ست. یک خورشیدی وجود دارد که از فضای گشوده شده و عدم می آید انعکاس نور و قشر آن همان چیزی است که با ذهن مان می بینیم.

ز آن که چون مُرده بُود تن، بی لَهَب  
پیش او، نه روز بنماید، نه شب

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۵۹  
\*لَهَب: شعله و زبانه آتش

زیرا وقتی تن، من ذهنی، متلاشی شود و شعلهٔ روشنایی عشق، عدم و زندگی به آن نتابد، قدرت تشخیص شب و روز، یعنی قضاوت و بد و خوب کردن را از دست می دهد.

ور نباشد آن، چو این باشد تمام  
بی شب و بی روز دارد انتظام

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۶۰

و اگر تن، من ذهنی وجود نداشته باشد از آن رو که هشیاری و بی‌نهایت خدا کامل است، بدون شب و روز، یعنی بدون خوب و بد کردن و تشخیص من ذهنی نیز کارش سامان و نظم دارد. در صورتی که ما فضا را باز کرده و کسی یا چیزی مداخله نکند، به قضاوت و بد و خوب کردن ذهن احتیاج نداریم؛ زیرا همه این‌ها نشان‌دویی است و این فضای گشوده شده خودش نظم، دید و چشم دارد.

من خلیل وقتم و او جبرئیل  
من نخواهم در بلا او را دلیل

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۷۴

مولانا ما انسان‌ها را در حکایت «ندیم شاه» به حضرت ابراهیم تشبیه می‌کند و می‌گوید همان‌طور که آن حضرت در آتش نمرودیان از جبرئیل یاری خواست انسان فضاگشا نیز هر لحظه فقط بر زندگی توکل می‌کند. ندیمی که مورد غضب شاه واقع شده بود به ملامت‌گر خود پاسخ داد: من ابراهیم زمانم و او (عمادالملک) مانند جبرئیل. من نیز در بلا نمی‌خواهم او مداخله کند، بلکه می‌خواهم فضا را باز کرده، زیر آتش درد بروم تا من ذهنی به کلی از میان برود.

او ادب ناموخت از جبریلِ راد  
که پرسید از خلیلِ حق، مراد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۷۵  
-\*راد: دانشمند؛ حکیم؛ جوان مرد

آن شفیع (عمادالملک) از جبرئیل دانا و بخشنده ادب نیاموخت، که نظر مرا پرسد، که آیا من کمک و یاری او را می‌خواهم یا نه؟ زیرا جبرئیل هنگامی که نمرود می‌خواست ابراهیم خلیل را به درون آتش بیندازد، ابتدا از او خواسته و مرادش را پرسید.

که مُرادت هست، تا یاری کنم  
ورنه بگریزم، سبکباری کنم

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۷۶

جبرئیل به ابراهیم خلیل گفت: چنان چه خواسته‌ای داری بگو تا تو را کمک کنم و اگر احتیاجی به کمک من نداری بگو تا شتابان بروم و زحمت را کم کنم. [در حالت فضاگشایی که ما با زندگی یکی هستیم، احتیاج به کمک هیچ کس نداریم و کسی نباید بخواهد که به اصرار و به زور به ما کمک کند.]

گفت ابراهیم: نئی، رو از میان  
واسطه، زحمت بود بعدالعیان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۷۷

ابراهیم به جبرئیل گفت: نه، من نیازی به کمک تو ندارم از میان برو، یعنی بین من و خدا قرار نگیر؛ زیرا بعد از آن که من این لحظه، حقیقت خدا را دیده و حضورش را حس می‌کنم، واسطه، اسباب دردسر و زحمت می‌شود.



بهر این دنیا است مُرسل رابطه  
مؤمنان را زآن که هست او واسطه

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۷۸  
-\*مرسل: ارسال شده؛ رسول

رسول الهی بین من‌های ذهنی و خدا رابطه برقرار می‌کند؛ زیرا او فقط واسطهٔ میان انسان‌ها و خداست تا آن‌ها  
فضاگشایی کنند و آگاه شوند که من‌ذهنی نیستند و نباید باورها و دردها را پیرستند و مرکزشان باید خالی باشد.  
وقتی انسانی فضا را باز کرده و با مرکز عدم با خدا یکی شود؛ در این صورت مؤمن شده و دیگر احتیاجی به  
پیامبر ندارد.

هر دل ار سامع بُدی وحیِ نِهان  
حرف و صوتی کی بدی اندر جهان؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۷۹  
- \*سامع: شنونده

اگر قرار بود که هر دلی، وحیِ نِهانی را بشنود، در این صورت در جهان، کلمه، حرف و صوتی نبود، پس بنابراین ابتدا دل‌های انسان‌ها جامد می‌شوند و وحی را نمی‌گیرند، ولی وقتی فضاگشایی کردند وحی را گرفته و با هم ارتباط زندگی با زندگی پیدا می‌کنند.

گرچه او محو حق است و بی سر است  
لیک کارِ من از آن نازک تر است

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۰  
-بی سر: بدون سر؛ مراد از آن مقام فناء است که موجب اضمحلال جمیع رسوم و آثار من و مایی می شود.

آن ندیم می گوید، گرچه که آن عمادالملک، یا هر انسانی که به خدا زنده شده است، محو حق و فانی است و سرِ من ذهنی ندارد، اما کار من که این لحظه فضاگشایی کرده و می خواهم به خدا زنده شوم، از او حساس تر و دقیق تر است و او نباید بین من و خدا قرار بگیرد؛ زیرا او به خدا زنده شده ولی من هنوز ضعیف هستم و باید هر لحظه تمرکز به خودم و حفظ مرکز عدم باشد و کاری به دیگران نداشته باشم.

کرده او کرده شاهست لیک  
پیشِ ضعفم، بد نمايندهست نیک

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۱

درست است که او (عمادالملک) به خدا زنده شده و همه اعمال او عیناً همان اعمال شاه، خدا است، اما من این لحظه با فضاگشایی با خدا در تماس مستقیم هستم، ولی هنوز به طور کامل به او زنده نشده و با این من ذهنی ام ضعف دارم و اگر او بخواهد به من کمک کند، باز آن کار جلوه بد دارد، یعنی یک چیز بیرونی را به مرکز من می آورد و من دوباره به ذهن کشیده می شوم و این به ضرر من است.

آن چه عین لطف باشد بر عوام  
قهر شد بر نازنینِ کرام

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۲

آن چیزی که در نظر عوام، من‌های ذهنی، لطف جلوه می‌کند، در نظر نازنینِ بخشنده، انسان‌های زنده شده به خدا مثل مولانا، عین قهر نمود می‌کند.

بس بلا و رنج می‌باید کشید  
عامه را تا فرق را تانند دید

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۳

انسان‌های عامی یعنی کسانی که من‌ذهنی دارند، باید با فضاگشایی درد هشیارانۀ زیادی کشیده، همانیدگی‌ها را شناسایی کرده و بیندازند، تا بتوانند فرق عدم و ذهن را بشناسند و بدانند که چه حالتی فضاگشایی، وحدت با خداست و چه حالتی فضابندی و ذهن است، ولی در ظاهر وحدت با خدا به نظر می‌آید.

کین حروف واسطه ای یار غار  
پیش واصل خار باشد، خار، خار

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۴

زیرا ای دوست صمیمی و خالص، این کلمات، حروف و تعاریف پیش انسان‌هایی که به خدا زنده شده‌اند خار است و خار است و خار. یعنی آن‌ها این کلمات و تعاریف ما را نمی‌پسندند و به آن احتیاجی ندارند.

بسِ بلا و رنج بایست و وقوف  
تا رهد آن روح صافی از حروف

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۵

پس باید زحمت بسیار کشید و درک و آگاهی یافت تا آن روح صاف، هشیاری و امتداد خدا از همانیدگی با کلمات، حروف، گفتار و منطق برهد.

لیک بعضی زین صدا گرتتر شدند  
باز بعضی صافی و برتر شدند

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۶

این کلمات حاوی هشیاری بیدارکننده نیستند، لیکن بعضی از مردم از شنیدن این انعکاس صدا گرتتر شدند و به سوی من ذهنی رفتند. [ذهن به جای خود صدا انعکاس صدا و تقلید آن را می شنود.] در عوض بعضی از مردم فضا را باز کردند مرکزشان از همانیدگی با آن حروف صاف شده، از تقلید به تحقیق و به مرتبه بالاتری از زنده شدن به خدا رسیده‌اند.

سوره انسان آیه ۳  
-«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»-

«راه را به او نشان داده‌ایم. [راهی که خداوند به ما نشان داده فضاگشایی در اطراف اتفاقی است که این لحظه ذهن به ما نشان می‌دهد] یا سپاسگزار باشد [فضاگشایی کردن معادل سپاسگزاری است] یا ناسپاس.» [فضابندی و منقبض شدن معادل ناسپاسی است]

همچو آب نیل آمد این بلا  
سعد را آبست و، خون بر اشقیا

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۷  
-اشقیا: جمع شقی؛ به معنی تیره‌بخت؛ نگون‌بخت

این بلای همانیدگی با کلمات و فضای تقلید مانند آب نیل است، برای انسان نیک‌بخت، انسانی که فضاگشایی کرده و با گسترش عمل می‌کند، آب زندگی، و برای انسان نگون‌بخت که در من‌ذهنی مقاومت می‌کند، خون است، آن را تبدیل به مانع، مسئله و دشمن می‌کند.



هر که پایان بین تر، او مسعود تر  
جد تر او کارد که افزون دید بر

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۸

هر کسی عاقبت اندیش تر باشد، یعنی همیشه در حال بی نهایت فضا گشایی ست، قطعاً او خوشبخت تر است و پایان را می بیند. کسی با سعی بیشتر بذر می کارد که میوه و محصول آن را بیشتر می بیند. هر چه بیشتر فضا را باز می کند سرانجام و ثمره آن را خواهد دید.

زان که داند کین جهان کاشتن  
هست بهر محشر و برداشتن

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۹

زیرا چنین انسان می‌داند که کاشتن در این جهان، برای قیامت، یعنی زنده شدن به بی‌نهایت خدا و برداشت محصول در آن لحظه است. [کاشتن، باز کردن فضا و هم‌هویت شدن با فضای عدم است که یک روزی محصول آن را می‌توان برداشت.]

حدیث:

-«الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ»  
«دنیا کشت‌زار آخرت است.»

هیچ عَقْدی بهر عینِ خود نبود  
 بلک از بهرِ مقامِ رِبِح و سود

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۰  
 -\*رِبِح: سود؛ منفعت

هیچ معامله‌ای فقط برای خود انجام معامله صورت نمی‌گیرد. بلکه برای سود و منفعت آن است. [این دنیا برای این خلق نشده که فقط خلق شده باشد بلکه هدف والایی در آفرینش جهان وجود دارد.]

هیچ نَبُودِ مُنْکری گَر بِنْگری  
 مُنْکری اَش بهرِ عینِ مُنْکری

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۱

اگر خوب توجه کنی، هر کسی که من ذهنی دارد و منکر است، انکار را برای خود منکری صورت نمی‌دهد.

بل برای قهرِ خصمِ اندرِ حسد  
یا فزونیِ جستن و اظهارِ خود

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۲

بلکه انکار من ذهنی برای این ست که حسادت دشمنش را بدتر برانگیزد یا همانیدگی هایش را بیشتر کند،  
بزرگ‌تر شود، خودش را اظهار کند و به رخ دیگران بکشد تا برتر از آب درآید.

وآن فزونی هم پی طمعِ دگر  
بی معانی چاشنی ندهد صور

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۳

آن زیاده‌طلبی هم به دنبال یک طمع دیگری است. زیرا بدون معنی، صورت هیچ مزه‌ای ندارد. [اگر هدفی در  
کارها نباشد ظاهر آن کار هیچ لذتی ندارد و همچون جسم بی جان است.]

زآن هَمی پُرسی چرا این می کنی  
که صور زیت است و معنی روشنی

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۴ \*زیت: روغن

برای همین است که سؤال می کنی: «چرا این کار را انجام می دهی؟»، زیرا صورت مانند روغن است و معنی مانند روشنایی آن.

ورنه این گفتن: چرا؟ از بهر چیست؟  
چون که صورت بهر عین صورتی ست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۵

اگر فقط صورت ظاهری ساخته شدن من ذهنی و عمل براساس آن موردنظر خلقت انسان باشد این سؤالات و چون و چراها برای چیست؟ برای آن ست که من ذهنی متلاشی شده و ما به خدا زنده شویم.  
اگر صورت، که در این جا من ذهنی ست، صرفاً برای ساختن و افزایش آن است، کاملاً بی معنی است.

این چرا گفتن، سؤال از فایده‌ست  
جز برای این، چرا گفتن بد است

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۶

این سؤال کردن و به کارگیری «چرا» برای منظوری صورت می‌گیرد، و اگر بی‌فایده و بی‌هدف باشد، تماماً لغو و بیهوده است.

از چه رُو فایده‌جویی ای امین؟  
چون بود فایده این خود همین

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۷

اگر معنی و فایده هر چیز، خود همان چیز باشد، ای مرد امین، چرا دنبال فایده هستی؟ [مولانا می‌خواهد اشتباه ما را به ما نشان دهد، از اول زندگی مان کار، عمل و تجربه کردیم تا بتوانیم همین یک چیز (من ذهنی) را بسازیم، این اشتباه ماست.]

پس نقوش آسمان و اهل زمین  
نیست حکمت کآن بود بهر همین

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۸

بنابراین حکمت نقش و نگارهای آسمانها و زمین فقط برای صورت ظاهری آنها نبوده است.

قرآن کریم، سوره حجر آیه ۸۵

-«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ...»  
«آسمانها و زمین و آنچه را که میان آنهاست جز به حق نیافریده ایم...»

گر حکیمی نیست، این ترتیب چیست؟  
ور حکیمی هست، چون فعلش تهی ست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۹۹

اگر در نظام هستی خالق حکیمی وجود ندارد، این نظم از کجا پیدا شده؟ و اگر خالق حکیمی وجود دارد، چگونه ممکن است عملش بیهوده باشد؟ [مولانا می خواهد بگوید که مقصود این است که ما به خدا زنده شویم. ما نیامده ایم که یک من ذهنی بسازیم و کوشش کنیم تا آخر آن را ادامه دهیم، برای این ساخته شده که متلاشی شده و بی نهایت ما از آن بیرون بیاید.]

قرآن کریم، سوره مومنون آیه ۱۱۵

-«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا...»  
«آیا پندارید که شما را بیهوده آفریده ایم...؟»



کس نسازد نقش گرمابه و خضاب  
جز پی قصدِ صواب و ناصواب

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۰  
- \*خضاب: موادی که با آن موی سر و صورت یا پوست بدن را رنگ می کردند؛ مانند حنا

هیچ کس نقش های گرمابه و رنگ با حنا را نمی سازد مگر برای کار صواب و ناصواب.  
این جهان نیز مانند گرمابه است، که خداوند نقش ها و رنگ های آن را ساخته، که ما یا باید در این گرمابه، حمام کرده و روحمان را آزاد کنیم یا راه ناصواب رفته، من ذهنی و همانیدگی ها را ادامه داده و منحرف شویم، این بستگی به تشخیص ما دارد.

-با تشکر، لیلا



خانم زهره از کانادا



با سلام  
ابیاتی از برنامه ۸۶۱

چون فرشته بود همچون دیو شد   
کان ملاحظت اندرو عاریه بد

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۳

معشوق تو مثل فرشته بود ولی پیر شد چون آن دلربایی و ملاحظت در آن عاریه بود. این همان اهمیت و ارزشی است که ما از جهان قرض می‌کنیم. ما به چیزهای گرانقیمت و لوکس پناه می‌بریم که از آنها ارزش و اعتبار بگیریم در صورتیکه این ارزش و اعتبار عاریه‌ای و بی‌خود است.

اندک اندک می ستاند آن جمال  
اندک اندک خشک می گردد نهال

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۴

یواش یواش این ارزش و اعتباری که از زیبایی ظاهری همانیدگی‌ها می‌گیری گذرا است و اندک اندک رو به زوال می‌رود.

رو نَعْمَرَهُ نُنْگَسَه بخوان  
دل طلب گن دل منه بر استخوان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۵

برو طالب دل باش و طالب حسن و لطافت روح باش و به چیزهای گذرا و همانیدگی‌ها دل منه.

🌱 کان جمال دل جمال باقیست  
دولتش از آب حیوان ساقیست

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۶

آن جمال دل واقعی که دل خداست بی‌نهایت و تغییر ناپذیر است و از آن شراب زندگی و آب حیات به این دنیا جاری می‌شود. و ما وقتی به زندگی زنده شویم ساقی شراب زندگی می‌شویم.

خود هم او آبست و هم ساقی و مست  
هر سه یک شد چون طلسم تو شکست

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۷

طلسم تابلوهایی بود که روی گنج‌ها نصب می‌کردند و کسی که می‌آمد دنبال گنج، مشغول خواندن آن طلسم می‌شد و از گنج غافل می‌شد. طلسم ما همین دید من‌ذهنی است. وقتی دید ما عوض شود و به دید عدم تبدیل شود خواهیم دید که هم آب و هم ساقی و هم مست همه اوست. اما ما در طلسم دیدن بر حسب همانیدگی‌ها گرفتار گشته‌ایم.

آن یکی را تو ندانی از قیاس  
بندگی کن ژاژ کم خا ناشناس

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۸

تو نمی توانی از طریق مقایسه و از طریق ذهنی نمی توانی این یکتایی و خدا را بفهمی، بنابراین تو بیا و بندگی کن. «ژاژ کم خا» یعنی کمتر حرف بزن و فضاگشایی کن و فرمان انصتوا را رعایت کن.

معنی تو صورتست و عاریت  
بر مناسب شادی و بر قافیت

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۹

این معانی ای که تو در ذهنت شکل داده ای هستی صورت و عاریت است و آن معنی ای که برای شادی و غمت برای مناسبت های خاصی باشد یا برای شعر و قافیہ باشد، معنویت واقعی نیست و قرضی از جهان است. باید بندگی کنی تا به معنی واقعی دست پیدا کنی.

معنی آن باشد که بستاند ترا  
بی نیاز از نقش گرداند ترا

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۰

ای انسان! معنی آن است که تو را از دست من ذهنی بگیرد و از سلطه من ذهنی بیرون بیاورد و از هر نقش و همانیدگی بی نیازت کند و از چیزهای عاریتی تو را خلاص کند.

معنی آن نبود که کور و کر کند  
مرد را بر نقش عاشق تر کند

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۱

معنی این نیست که چشم و گوش هشیاری تو را بگیرد و بر همانیدگی‌ها عاشق‌ترت کند.



✿ کور را قسمت خیال غم فزاست  
بهره چشم این خیالات فناست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۲

کور یعنی کسی که من ذهنی دارد همیشه فکری می کند که غم فزاست اما کسی که چشم زندگی دارد و فضاگشایی می کند، فکریش خیالات فنا و رهایی از همانیدگی هاست.

✿ حرف قرآن را ضریران معدن اند  
خر نبینند و به پالان بر زنند

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۳

کورها معدن حرف قرآن هستند، قرآن را حفظ هستند ولی معنی اش را نمی دانند. خر نماد حضور است و پالان نماد چیزهایی است که هشیاری را پوشانده اند. ما هم ممکن است این اشعار را بخوانیم یا قرآن بخوانیم ولی اگر عمل نکنیم و فضاگشایی نکنیم مثل آن کورانی هستیم که فقط قرآن را حفظ کرده اند و معنی اش را نمی دانند.

چون تو بینایی پی خر رو که جست   
چند پالان دوزی ای پالان پرست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۴

خر همان زندگی است و می گوید برو دنبال زندگی که از دست تو جست. تا به کی می خواهی بر این همانیدگی ها عاشق باشی و آنها را پرستش کنی؟

✿ خر چو هست آید یقین پالان ترا  
کم نگردد نان چو باشد جان ترا

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۵

اگر تو مرکزت را عدم کنی در آن صورت به نان هم خواهی رسید. اگر خر داشته باشی حتماً پالان هم پیدا می کنی. نقش ها را بهشان نچسب و برو دنبال خر که همان حضور یا زندگی است.

با تشکر و احترام  
زهرة از کانادا ✿



خانم خدیجه از سندیج




به نام خدا

باعرض سلام و ادب به خدمت آقای شهبازی عزیز و سپاس فراوان از کودکان عشق که این شعرهای زیبا را برای ما اجرا کردند. 🌸🌸🌸🌸🌸  
من این شعرها را برای خودم روزی چندین بار تکرار می‌کنم و از این شعرها درس یاد گرفتم و خیلی روی من تاثیر گذاشتند.

🌹 عشق را بی معرفت معنا مکن  
🌹 زر نداری مشقت خود را وامکن


🌹 گر نداری دانش ترکیب رنگ  
🌹 بین گلها زشت یا زیبا مکن

🌹 خوب دیدن شرط انسان بودن است  
🌹 عیب را در این و آن پیدا مکن

دل شود روشن ز شمع اعتراف   
با کس از بد کرده‌ای حاشا مکن 

ای که از لرزیدن دل آگهی   
هیچ کس را هیچ جا رسوا مکن 

زر به دست طفل دادن ابله‌یست   
اشک را نذر غم دنیا مکن 

پیرو خورشید یا آینه باش   
هر چه عریان دیده‌ای افشا مکن 

—بهرام سیاره

مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۲

گر نه موشی دزد در انبار ماست  
گندم اعمال چهل ساله کجاست؟

در انبار ما اگر شیطان نفوذ نکرده است پس نتیجه‌ی چهل سال عبادت ما چه شده است؟ چرا تمام زندگیمان همانیدگی شده است؟ چرا همش تو ذهن هستیم و از فکری به فکر دیگر می‌پریم و در برابر اتفاقات به جای فضاگشایی فضا را می‌بندیم و برای خودمان غم و غصه درست می‌کنیم.

🌹 مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۲ تا ۵۵

🌹 چون که هر دم راه خود را می‌زنم  
با دگر کس سازگاری چون کنم

وقتی که من هر لحظه در ذهن با خود در جنگ و ستیزه هستم چگونه می‌توانم با دیگران سازگاری داشته باشم  
و به آنها عشق و آرامش بدهم.



🌹 موج لشکرهای احوالم بین  
هر یکی با دیگری در جنگ و کین

به موج لشکرهای درون و من ذهنیم نگاه کن که هر کدام با دیگری در جنگ و کش مکش است و روی آرامش  
به خود ندیده است.



می‌نگر در خود چنین جنگ گران   
پس چه مشغولی به جنگ دیگران 

بنگر به چنین جنگ سخت و من ذهنی شدیدی که در درونت وجود دارد و عقل و منطق خدایی را از تو گرفته است پس چرا به جنگ با دیگران مشغولی تو اول درون خودت را از آلودگی پاک کن تا خرد خدایی بیابی و با خودت آشتی کنی بعد می‌توانی مشکلات را با دیگران حل کنی و آرامش را هم نثار آنها بکنی.

یا مگر زین جنگ حقت وا خرد   
در جهان صلح یک رنگت برد 


و اگر فضاگشایی و صبر و شکر و پرهیز داشته باشی و قضاوت نکنی و سعی بکنی که از ذهن بیرون بیایی خداوند به تو کمک می‌کند و تو را از این جنگ سخت می‌رهاند و به جهان صلح و یک رنگی که همان عدم است هدایت می‌کند و از همه دردها و رنجها خلاص می‌شوی.

با تشکر فراوان خدیجه از سنندج 



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)